



مناد استقلال

مروری بر دیدگاه‌های استاد مطهری
در تبیین آرمان اسلامی استقلال



حرف اول

«استقلال» از شعارها و آرمانهای مهم انقلاب اسلامی بود که استاد مطهری(ره) در آثار خود برای تبیین اهمیت و ضرورت آن در جامعه اسلامی تلاش نمود. او با نگاهی آسیب شناسانه، وابستگی را نقص مهم جامعه می‌دانست. مطهری، استقلال و یا وابستگی را به بعد اقتصادی و سیاسی منحصر نمی‌دانست؛ بلکه به ویژه بر بعد مکتبی و فرهنگی استقلال تأکید می‌نمود.

سهم و نقش استاد مطهری در احیای استقلال جامعه اسلامی فقط این نبود که او این ارزش مهم اسلامی را به وجدان جامعه یادآوری می‌نمود، بلکه تلاش او برای تبیین کارآمدی اسلام و پاسخگویی آن به معضلات نوپدید پیوسته روح خودباوری و اعتماد به سرمایه‌های فکری و معنوی را در جوانان می‌دمید.

او بر استقلال مکتبی و پرهیز از برداشتهای متحجرانه یا التقاطی از اسلام هشدار می‌داد و تا آنجا بر مرزبانی از اصالت مکتب اصرار ورزید که جان خویش را در این راه فدا نمود.

سید الهی محمد

ملتی که حق حیات دارد

در دنیای امروز، علوم و فنون در کشورهای مختلف به طور مشابه مورد استفاده قرار می‌گیرد و هیچ ملتی نمی‌تواند ادعا کند که علم خاصی متعلق به اوست.

اما علوم با مکتبها و ایدئولوژیها و راه و رسم‌های زندگی تفاوت دارند. اینجاست که ملتها حسابشان را جدا می‌کنند. با این که علوم طبیعی و ریاضی در شوروی و امریکا یکی است ولی مکتب دوتاست، اصول زندگی در امریکا با اصول زندگی در شوروی از زمین تا آسمان متفاوت است. هر ملتی که از خود مکتب داشته باشد و استقلال داشته باشد و زیر بار مکتبهای بیگانه نرود این ملت حق حیات دارد. هر ملتی که مکتب نداشته باشد و بخواهد مکتبش را از بیگانه بگیرد [حق حیات ندارد].

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۵)

نشانه یک جامعه خودباخته

گاهی يك جامعه در مقابل جامعه دیگر خودش را می‌بازد، خودباخته می‌شود.... گاهی يك جامعه جامعه دیگر را از روی زرنگی با عواملی که دارد خودباخته می‌کند. نبرنگ بزرگ استعمار با کشورهای مستعمره و کشورهای استعمارزده همین است، کوشش می‌کند که کشور استعمارزده

وای به حال اجتماعی که...

مسأله احساس شخصیت مسأله بسیار مهمی است. از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت و منش کند، برای خودش ایده آل داشته باشد و نسبت به اجتماعهای دیگر حس استغنا و بی‌نیازی داشته باشد، يك اجتماع این‌طور فکر کند که خودش و برای خودش فلسفه مستقلاً در زندگی دارد و به آن فلسفه مستقل زندگی خودش افتخار و مباهات کند، و اساساً حفظ حماسه در اجتماع یعنی همین که اجتماع از خودش فلسفه‌ای در زندگی داشته باشد و به آن فلسفه ایمان و اعتقاد داشته باشد و او را برتر و بهتر و بالاتر بداند و به آن بیالد. وای به حال آن اجتماعی که این حس را از دست بدهد! این يك مرض اجتماعی است، و این غیر از آن «خودی» اخلاقی است که بد است و نفس پرستی و شهوت پرستی است.

اگر اجتماعی این منش را از دست داد و احساس نکرد که خودش فلسفه مستقلی دارد که باید به آن فلسفه متکی باشد، و اگر به فلسفه مستقل زندگی خودش ایمان نداشته باشد، هرچه داشته باشد از دست می‌دهد، ولی اگر این یکی را داشته باشد ولی همه چیزهای دیگر را از او بگیرند، باز روی پای خودش می‌ایستد؛ یعنی یگانه نیرویی که مانع جذب شدن ملتی در ملت دیگر و یا فردی در فرد دیگر می‌شود، همین احساس منش و شخصیت است.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۴۲)

اعتماد و ایمان به خودش و ایمان به حیثیت خودش را از دست بدهد؛ به فرهنگ خود، دین خود، ملیت خود، کتابهای خود، پیشوایان خود، به تاریخ گذشته خود و به هر چه که دارد بی‌اعتقاد شود، بگوید همه آن هیچ و پوچ بوده، ما که چیزی نیستیم، ما که هیچ هستیم، هر چه هست آنها هستند. این بزرگترین نیرنگ استعمار است؛ بی‌اعتقاد کردن، بی‌ایمان کردن یک ملت به شخصیت و هویت اجتماعی خودش. کاری می‌کند که این ملت، «بدی» که از ناحیه استعمار بیاید بر «خوب»ی که از ناحیه خودش باشد ترجیح می‌دهد.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۳۷)

بزرگترین هدیه یک رهبر به ملت خود

از جمله کارهایی که رهبران بزرگ ما و بالخصوص رهبر بزرگ فعلی ما حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در این سالها انجام دادند این بود که این خودباختگی را از مردم ما گرفتند و مردم ما را به آن خود واقعی و به آن روح جمعی مؤمن ساختند.

بزرگترین هدیه‌ای که یک رهبر به ملتش می‌تواند بدهد «ایمان به خود» است، یعنی آن ملت را به خودش مؤمن کند. یک رهبر ممکن است هدیه‌ای که به مردمش می‌دهد هدیه مادی باشد، فرض کنید یکی از منابع مادی را که دشمن می‌برده است بگیرد و به ملت پس بدهد. ممکن است هدیه سیاسی باشد، استقلال سیاسی به ملت خودش بدهد. ممکن است ایمان به رهبر باشد یعنی ملت معتقد شود که رهبر ما رهبر

خیلی بزرگی است. ولی اینها آنقدر مهم نیست که هدیه‌ای که یک رهبر به ملتش می‌دهد این باشد که این ملت را به خودش مؤمن و معتقد کند که بگوید من نباید زیر بار دشمن بروم، زیر بار استبداد بروم، زیر بار استعمار بروم، من از خودم تاریخ دارم، از خودم فرهنگ دارم، من هیچ احتیاجی ندارم که از غرب الگو بگیرم.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۳۹)

قیامی از جنس بازگشت

انقلاب اسلامی ایران تنها قیام علیه استبداد سیاسی یا استعمار سیاسی یا اقتصادی نبود؛ قیام علیه فرهنگ غرب، ایدئولوژی غربی، دنباله روی از تفکر غربی بود، بازگشت به هویت اسلامی و خود واقعی و روح جمعی این مردم بود یعنی قرآن.

این قیام نوعی سرخوردگی از راه و روش‌ها و راه‌حل‌های غربی و بازیابی خود جمعی و ملی اسلامی- ایرانی بود و لهذا سایر کشورهای اسلامی را دارد تحت تأثیر قرار می‌دهد.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۲۴۷)

اسلام جامعه‌ی ضعیف نمی‌خواهد

اسلام جامعه‌ای می‌خواهد عزیز و مستقل و متکی به خود، اسلام نمی‌پسندد که یک ملت مسلمان، زیردست و تو سري خور يك ملت غير مسلمان بوده باشد: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» خداوند نمی‌پسندد که کافران بر مسلمانان سیطره و تسلط داشته باشند. اسلام نمی‌پسندد که یک ملت مسلمان همیشه دست در یوزگی به سوي يك ملت ديگري به عنوان قرض یا کمک بلا عوض دراز کند. اسلام نمی‌پسندد جامعه اسلامی استقلال اقتصادی یا اجتماعی نداشته باشد. اسلام نمی‌پسندد که مسلمانان همینکه بیماری سختی پیدا کردند خودشان طبیب و وسائل کافی نداشته باشند و بیماران را به دوش بکشند و به سوي ملتهای غير مسلمان بروند.

(ده گفتار، ص ۱۷۷)

ضرورت اقتصاد سالم

یکی از اصول اولیه اقتصاد سالم حیات و قابلیت رشد و نمو ثروت است.

۱. نساء/۱۴۱

همان طوری که از شرایط اولیه يك اجتماع سالم اقتصاد سالم است. اقتصاد سالم یعنی اقتصاد قائم به ذات و بی‌عیب و غیرقائم به غیر. جامعه باید بنیه اقتصادی سالمی داشته باشد، مبتلا به کم خونی اقتصادی نباشد و اگر نه، مانند يك مريض کم خون و یا مریضی که دستگاه قلبش... خراب است همیشه مریض خواهد بود. گمان نمی‌رود هیچ عالم و بلکه هیچ عاقلی منکر لزوم و ضرورت اقتصاد سالم باشد. از نظر اسلام هدفهای اسلامی بدون اقتصاد سالم غیرقابل تأمین است. اسلام می‌خواهد که غیر مسلمان در مسلمان تسلط و نفوذ نداشته باشد. این هدف هنگامی میسر است که ملت مسلمان در اقتصاد نیازمند نباشد و دستش به طرف غير مسلمان دراز نباشد، والا نیازمندی ملزم است با اسارت و بردگی ولو آنکه اسم بردگی در کار نباشد. هر ملتی که از لحاظ اقتصاد دستش به طرف ملت دیگر دراز باشد اسیر و برده او است و اعتباری به تعارفهای دیپلماسی معمولی نیست.

(نظری به نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۸ و ۱۹)

اقتصاد مستقل، لازمه حیات ملی است

اگر ملتی کمک خواست و ملتی دیگر کمک داد خواه ناخواه اولی برده و دومی آقا است. چقدر جهالت و حماقت است که آدمی ارزش سلامت بنیه

اقتصادی را درنیاید و نفهمد اقتصاد مستقل، از شرایط حیات ملی است.

(نظری به نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۹)

استقلال سیاسی نداشتیم

بعضی کشورها آقا هستند، آقایی و سیادت می‌کنند، فرمان می‌دهند و تصمیم می‌گیرند و بعضی کشورها با این که اسماً مستقل هستند ولی رسماً مستقل نیستند، یعنی برای اینها آن کشور دیگر تصمیم می‌گیرد و راه اینها را آن کشور دیگر معین می‌کند؛ اسمش هم این است که استقلال دارد. این امر را در کشور خودمان دیدیم و امروز خیلی روشن است. در مبارزات سیاسی موجود میان ابرقدرتها، در خلیج و در دروازه هند کشمکش زیادی میان سیاست غرب و سیاست شرق هست. امریکا می‌خواهد در اینجا قدرتی داشته باشد که خلیج را حفظ کند. اینها نمی‌گویند ما نوکر و ژاندارمی به نام شاه ایران داریم. به ظاهر این است که ایران می‌خواهد امنیت خودش را حفظ کند. آنوقت چکار می‌کنند؟ از پول ایران نفت ایران را با یک میزان خیلی بالا و در یک سطح خیلی وسیع استخراج می‌کنند که در حقیقت غارت نفت است. از این نفت به طور ظالمانه‌ای مقداری را به خود ایران می‌دهند باقی‌اش را خودشان می‌برند. آن مقداری هم که به خود ایران می‌دهند به این صورت است که آن را می‌خرند و به جای پولش اسلحه مدرن به ایران می‌دهند که با آن اسلحه ایران منافع آنها را حفظ کند. دیگر بردگی از این بالاتر نمی‌شود! این به

معنای این است که استقلال نداریم، برده هستیم، محکوم و تابع اراده دیگران هستیم. نقطه مقابل آن استقلال سیاسی است.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۰)

از همه مهمتر

چه شعار خوبی می‌دادند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». این که يك ملت بخواهد مستقل باشد ارزش کمی نیست. استقلال سیاسی یعنی از نظر سیاسی خودش برای خودش تصمیم بگیرد. استقلال اقتصادی یعنی از نظر اقتصادی خودش برای خودش برنامه بدهد و طرح ریزی کند، آقا بالاسر نداشته باشد، پدر بزرگ و مادر بزرگ نداشته باشد، و از همه اینها بالاتر استقلال فرهنگی، استقلال فکری، استقلال مکتبی.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۲)

از همه خطرناکتر

استعمار فرهنگی از استعمار سیاسی و اقتصادی خطرناک‌تر است و اصلاً امکان ندارد که استعمار اقتصادی باشد بدون استعمار سیاسی و استعمار فرهنگی. پایه استعمار سیاسی و استعمار اقتصادی استعمار فرهنگی است.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۲)

استعمار فکری

مگر ممکن است ملتی را استعمار اقتصادی و استعمار سیاسی بکنند بدون آن که استعمار فکری بکنند یعنی بدون آن که فکرش را هم طوری بسازند که با استعمار سیاسی و اقتصادی جور دربیاید؛ شخصیت فکری او را از او بگیرند، او را به آنچه مال خودش است بدین کنند و به آن فکری که از ناحیه استعمارگر آمده خوشبین کنند، یعنی در مردم حالت تجدد زدگی ایجاد کنند. به آداب خودشان بدین باشند، آداب آنها را بهتر بدانند. به رسوم خودشان بدین باشند، رسوم آنها را از رسوم خودشان بهتر بدانند. به ادبیات خودشان بدین باشند، ادبیات آنها را از ادبیات خودشان بهتر بدانند. به فلسفه خودشان بدین باشند، فلسفه آنها را از فلسفه خودشان بهتر بدانند.

به دین و آیین خودشان بدین باشند، دین و آیین آنها را بهتر بدانند. به کتابهای خودشان بدین باشند، کتابهای آنها را از کتابهای خودشان بهتر بدانند. هر چه که از ناحیه آنهاست آن را خوب بدانند، هر چه از ناحیه خودشان است آن را بد بدانند.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۳)

امتیاز سید جمال

سر سید احمد خان هندی در ابتدا یکی از سران نهضت اسلامی در هند بود و مردم را علیه انگلیسها تحریک می‌کرد. يك کاری که شاید نقشه خود انگلیسها بود این بود که او را دعوت کردند- یا تحریک کردند، خلاصه وسایلش فراهم شد- يك سفر به اروپا رفت. وقتی که آن تمدن اروپا مخصوصا آن وضع انگلستان در اوایل قرن بیستم و آن تمدن عظیم و گسترده را دید آنچهان خودش را باخت که وقتی به هند برگشت تمام افکارش عوض شد، به مردم هند گفت که ما راهی نداریم الا این که تحت قیمومت انگلستان برای همیشه باقی بمانیم، یعنی همان فکری که تقی‌زاده ما پیدا کرده بود و گفت ایرانی اگر بخواهد به سعادت برسد باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود، جسما روحا ظاهرا باطنا باید فرنگی شود. بر عکس سید جمال. خصوصیت سید جمال این است که با این که در صدسال پیش بوده با آن تقدیمی که غرب در آن وقت داشت، وقتی که به آنجا رفت، برعکس به این فکر افتاد که باید ملت مشرق زمین را بیدار کرد و او را برانگیخت و به او شخصیت داد و غرب را در مقابل او تحقیر کرد.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۷۳)

داستان مسجد مهمان گش

مثلی است که در مثنوی آورده، می‌گوید در یکی از شهرها مسجدی بود که به «مسجد مهمان گش» معروف شده بود. می‌دانید قدیمها مهمانخانه و مانند آن نبوده و اگر کسی وارد محلی می‌شد و دوست و آشنایی نمی‌داشت مسجد را مسکن می‌گزید. مسجدی بود که معروف شده بود که هر کس می‌آید اینجا شب می‌خواهد، صبح که می‌روند، جنازه‌اش را بیرون می‌آورند و کسی هم نمی‌دانست علت قضیه چیست. یک آدم غریبی آمد، رفت در آن مسجد بخوابد، مردم گفتند آنجا نرو، این مسجد نمی‌دانیم چگونه است که هر کس می‌آید شب در اینجا می‌خواهد صبح جنازه‌اش را بیرون می‌آورند، زنده نمی‌ماند. گفت: من دیگر از زندگی بیزارم و از مرگ هم نمی‌ترسم، من می‌روم. هر کار کردند گوش نکرد و رفت در آنجا خوابید.

ضمنا آدم شجاع و دلیری بود. آن نیمه‌های شب که شد صداهای هولناکی از اطراف این مسجد بلند شد: آی تو کی هستی که آمده‌ای اینجا؟ الان خفه‌ات می‌کنیم، الان ریز ریزت می‌کنیم؛ یک صداهای مهیبی در آن تاریکی که زهره شیر می‌ترکید. تا این صداها را شنید، این هم از جا بلند شد و گفت: تو کی هستی؟ صدایش را بلندتر کرد: هر که هستی بیا جلو، من از مرگ نمی‌ترسم، من دیگر از این زندگی بیزارم، بیا هر کاری

می‌خواهی بکنی بکن. شروع کرد فریاد بلندتر کشیدن. یک مقدار که جلو رفت و فریاد کشید صدای مهیبی از داخل مسجد بلند شد، ناگهان دیوارها فرو ریخت و طلسمهایی که در آنجا بود شکست و گنجهایی که در آنجا مدفون بود پیش پای آن آدم فرو ریخت. فردا صبح از آنجا با یک سلسله گنجه‌ها بیرون آمد.

سید جمال می‌گوید غرب آن مسجد مهمان‌کش است. آدمهای ضعیف که به اینجا بیایند خود را می‌بازند و می‌میرند. باید فریاد کشید و این طلسم دروغین را شکست، که خودش همین کار را کرد و مصداق آن آدم دلیر بود. در آن زمانی که مبارزه با انگلستان در دماغ احدی نمی‌توانست خطور کند فریاد مبارزه با سیاست استعماری انگلستان را بلند کرد و برای اولین بار این حالت خودباختگی را از مردم گرفت و روی خود اسلامی مردم تکیه کرد. برای تمام ملت‌های اسلامی یک منش، یک هویت و یک «من» قائل بود، یک «من» تحقیر شده، یک «من» مستذل، یک من پامال شده، یک منی که شرافت و کرامت خودش را فراموش کرده، تاریخ خودش را فراموش کرده. این «من» و «خود» ش را باید به یاد او آورد. این بود که به تاریخ صدر اسلام، به گذشته اسلام، به تمدن اسلامی در گذشته، به فرهنگ اسلامی در گذشته تکیه می‌کرد، «خود» این ملت را به یادش می‌آورد، به این ملت روحیه می‌داد.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۷۲)

نشانه هایی از خودباختگی

این معنی خودباختگی ملی است؛ یعنی ملتی خودش خودش را هیچ می‌داند، تاریخ خودش را هیچ می‌داند، عالم خودش را هیچ می‌داند، فرهنگ گذشته خودش را هیچ می‌داند، تمدن گذشته خودش را هیچ می‌داند، نظامات اجتماعی خودش را هیچ می‌داند. هر قانونی که داشته است چون از خودش بوده می‌گوید این بد است، هر قانونی که از کشور بیگانه بیاید چون از ناحیه آنها آمده می‌گوید این خوب است. اگر ملتی خودباخته شد، خودش و روحش را در مقابل ملت دیگر باخت یعنی اگر استعمار روحی و فکری و فرهنگی شد، دیگر به دنبال آن با کمال افتخار استعمار سیاسی و استعمار اقتصادی را می‌پذیرد، یعنی سرمایه‌های مادی خودش را دوستی به او تقدیم می‌کند و برای خودش هم افتخار می‌شمارد. نوکری بیگانه را با کمال افتخار می‌پذیرد، چرا؟ چون استعمار فکری و فرهنگی شده.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۳۸)

داستان عالم روحانی و وزیر فرهنگ

یکی از آقایان فضیلائی عالی‌قدر ما قضیه‌ای را از قبل از سنه ۱۳۲۰ و اواخر دوره رضاخان نقل می‌کرد، می‌گفت در سالهای اولی که دانشگاه تأسیس

شده بود مردی که بعدها وزیر فرهنگ و سناتور شد در مراسم دانشگاه برای دانشجویان سخنرانی می‌کرد و موضوع سخنرانی‌اش این بود که ما در گذشته چه داشتیم و اکنون چه داریم. می‌گفت شما قدر این دولت و این حکومت و این تمدن را بدانید. شما الان آمده‌اید اینجا می‌خواهید رشته‌های عالی ادبیات بخوانید، رشته‌های علوم را بخوانید، پزشکی بخوانید، فیزیک بخوانید، شیمی بخوانید، می‌خواهید در این رشته‌ها متخصص بشوید؛ هیچ می‌دانید ما در گذشته چه کتابهایی داشتیم؟! رفته بود یکی از این کتابهای دعانویسی را که در آن جدول و مانند آن و آداب مارگری و امثال اینها هست آورده بود و آن را باز کرده و گفته بود آیا می‌خواهید بدانید که در گذشته ما مردم به چه چیزهایی سرگرم بودیم؟ برای آنها می‌خواند: «چگری پگری مگری...» و گفت اینها بوده است آنچه که ما داشتیم.

بعد آن مرد روحانی می‌گفت که اتفاقاً در همان ایام من مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌ها نوشته بودم. دعوتنامه‌ای به منزل ما آمد که در آن نوشته بودند مقاله تو امسال بهترین مقاله تشخیص داده شده. دعوت کرده بودند که بروم پیش وزیر فرهنگ- که وزیر آموزش و پرورش هم بود- که آنجا مثلا جایزه می‌خواهند بدهند.

من رفتم. دم در گفتند کیستی؟ گفتم بگوئید فلان کس می‌خواهد بیاید. با اسم من آشنا بود. تا چشمش به من افتاد با تعجب گفت: تو که آخوندی! گفتم: بله من آخوندم. گفت: این بهترین مقاله را تو نوشته‌ای؟! گفتم: بله من نوشته‌ام. باور نمی‌کرد که يك آخوند بتواند مقاله بنویسد و مقاله او بهترین مقاله سال بشود. نشستم. کمی که صحبت کردیم اظهار [عجاب] کرد، گفت فلان مطلبی که تو در آن مقاله نوشته بودی

با آخرین نظریه‌ای که روانکاوها (فرویدست‌ها) گفته‌اند تطبیق می‌کند، این را تو از کجا گفته‌ای؟ من فکر می‌کردم تو یا تحصیلکرده اروپا هستی یا تحصیلکرده امریکا، از کجا تو این نظریه را این جور خوب تعبیر کردی؟ به او گفتم این، مضمون يك حدیث است، این را من از يك حدیث الهام گرفتم. بیشتر تعجب کرد. یکمرتبه من به او عتاب کردم، گفتم: فلان کس! تو که اینجا نشستهای می‌خواهم ببینم الان تو فاضلتری یا من؟ آن مزخرفها چه بود که آنجا گفتمی، کتاب دَعَوَات را پیدا کرده بودی و آن سخنان را گفتمی؟! چرا به ملت خیانت می‌کنی؟ آیا در مدرسه‌های قدیم ما این کتابها تدریس می‌شد؟ در مدرسه‌های قدیم ما ادبیات نبود؟ ریشه این ادبیاتی که شما دارید همان ادبیات است. فقهی تدریس می‌شد که با بزرگترین مکتبهای حقوق دنیا برابری می‌کند. اصولی تدریس می‌شد که اصلا يك علم جدید است که فلسفه‌های غرب در نهایت امر منتهی شده به يك نوع فلسفه‌ای که شبیه‌ترین فلسفه‌ها به علم اصول امروز ماست. در آنجا کتاب شفا، قانون و اشارات بوعلی، اسفار ملاصدرا، منظومه سبزواری و کفایه آخوند ملا کاظم خراسانی و آثار شیخ مرتضی انصاری و دهها کتاب علمی و فلسفی و فقهی طراز اول تدریس می‌شد. تو همه اینها را نادیده گرفته‌ای و به جمعی جوان بی‌اطلاع می‌گویی در حوزه يك مشیت اباطیل درس می‌دهند؟! آنچه مسلم است این که از همان زمان نقشه بر این بود که از ابتدا فرزندان ما را به فرهنگ خود بدبین کنند و ارتباط آنها را با گذشته‌شان از بین ببرند و به جایش پیوندهای تازه‌ای با غرب برایشان ایجاد کنند.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۴)

کشف «من» اسلامی از راه آشنایی با تاریخ و ایدئولوژی اسلام

این حقیقت را باور کنید: غرب فقط از يك چیز می‌ترسد و آن بیداری شرق اسلامی است، این که شرق اسلامی به خود بیاید، بیدار شود و من اسلامی خودش (من مسلمان) را کشف کند. اگر کشف کند که درون من غیر از من حسن پسر حسین، غیر از من بازاری، غیر از من کارگر، غیر از من مهندس، غیر از من پزشک، غیر از من دانشجو يك من دیگر نهفته است: من مسلمان، که همین طور که در من نهفته است در رفیق من نهفته است، در آن برادر دیگر و در آن خواهر و در همه مسلمانان نهفته و این معنی همه را در بر گرفته است و همه ما يك من هستیم: مسلمان، اگر ملل اسلامی این من را در خودشان کشف کنند و آن را به دست آورند و به او اعتقاد و ایمان پیدا کنند بمب اتم هم از عهده آنها برمی‌آید. و ما باید کوشش خودمان را بیشتر در همین راه به خرج بدهیم. واقعا ما این من خود، من اسلامی خودمان را کشف کنیم، چگونه کشف کنیم؟ یکی این که با تاریخ خودمان آشنا شویم. دیگر این که با ایدئولوژی خودمان اسلام آشنا شویم.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲)

استقلال در فلسفه زندگی

مسأله احساس شخصیت مسأله بسیار مهمی است. از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت و منش کند، برای خودش ایده آل داشته باشد و نسبت به اجتماعهای دیگر حس استغنا و بی‌نیازی داشته باشد، یک اجتماع این‌طور فکر کند که خودش و برای خودش فلسفه مستقلی در زندگی دارد و به آن فلسفه مستقل زندگی خودش افتخار و مباهات کند، و اساساً حفظ حماسه در اجتماع یعنی همین که اجتماع از خودش فلسفه‌ای در زندگی داشته باشد و به آن فلسفه ایمان و اعتقاد داشته باشد و او را برتر و بهتر و بالاتر بداند و به آن بیالد. وای به حال آن اجتماعی که این حس را از دست بدهد! این یک مرض اجتماعی است، و این غیر از آن «خودی» اخلاقی است که بد است و نفس پرستی و شهوت پرستی است.

اگر اجتماعی این منش را از دست داد و احساس نکرد که خودش فلسفه مستقلی دارد که باید به آن فلسفه متکی باشد، و اگر به فلسفه مستقل زندگی خودش ایمان نداشته باشد، هرچه داشته باشد از دست می‌دهد، ولی اگر این یکی را داشته باشد ولی همه چیزهای دیگر را از او بگیرند، باز روی پای خودش می‌ایستد؛ یعنی یگانه نیرویی که مانع جذب شدن ملتی در ملت دیگر و یا فردی در فرد دیگر می‌شود، همین احساس منش و شخصیت است.

معروف است که آلمانها گفته‌اند ما در جنگ دوم همه چیز را از دست

دادیم مگر يك چیز را که همان شخصیت خودمان بود، و چون شخصیت خودمان را از دست ندادیم همه چیز را دوباره به دست آوردیم، و راست هم گفته‌اند. اما اگر ملتی همه چیز داشته باشد ولی شخصیت خودش را بپازد، هیچ چیز نخواهد داشت و خواه ناخواه در ملت‌های دیگر جذب می‌شود. وای به حال این خودباختگی که متأسفانه در جامعه امروز ما وجود دارد.

(حماسه حسینی، ص ۴۲)

در جستجوی استقلال

ما چرا در فلسفه اجتماعی خودمان تعمق و غور نکنیم، چرا در فلسفه سیاسی خودمان غور نکنیم؟ فلسفه سیاسی ما چه باید باشد؟ حتماً باید ما در فلسفه سیاسی یکی از الگوهای غرب را بگیریم؟ باید در فلسفه سیاسی تابع انگلستان یا آمریکا یا فرانسه و یا شوروی باشیم؟ آیا امکان ندارد که فلسفه سیاسی دیگری وجود داشته باشد مرفی‌تر و عالی‌تر از آنها؟ چرا، امکان دارد.

در فلسفه اقتصادی و نظام اقتصادی همین‌طور. در فلسفه اخلاق چطور؟ آیا اخلاق ما حتماً باید اخلاق به اصطلاح بورژوازی و سرمایه‌داری باشد یا اخلاق سوسیالیستی و اخلاق کمونیستی باشد؟ اخلاق دیگری در دنیا وجود نداشته و ندارد و ما نمی‌توانیم از خودمان فلسفه اخلاق مستقل داشته باشیم؟ چرا، می‌توانیم داشته باشیم.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۴۵)

ضرر اسلام التقاطی

انقلاب ما وقتی پیروز خواهد شد که ما مکتب و ایدئولوژی خودمان را به دنیا معرفی کنیم یعنی جمهوری اسلامی ایران آنوقت موفق خواهد شد که بر اساس يك تز، يك ایدئولوژی که همان ایدئولوژی اسلامی است ادامه پیدا کند. اگر این مکتب و ایدئولوژی، اسلامی محض باشد- یعنی اگر استقلال مکتبی داشته باشیم، واقعا آنچه که از اسلام خودمان است همان را بیان کنیم، خجالت و شرمندگی در مقابل دیگران نداشته باشیم- ما در آینده موفق خواهیم بود. اما اگر بنا بشود که يك مکتب التقاطی به نام اسلام درست کنیم، برویم بینیم که فلان فرد، فلان گروه، فلان مکتب چه می‌گوید، يك چیزی از مارکسیسم بگیریم يك چیزی از اگزیستانسیالیسم بگیریم يك چیزی از سوسیالیسم بگیریم يك چیزی هم از اسلام بگیریم بعد يك آش شله قلمکاری درست کنیم و بگوئیم این است مکتب اسلام، این برای مدت موقت ممکن است مفید واقع شود [ولی برای همیشه نه] چون در مدت موقت افراد می‌دانند؛ وقتی که ما مثلا يك فکر مارکسیستی را با رنگ اسلامی عرضه داشتیم، يك فکر اگزیستانسیالیستی را با روکش اسلامی عرضه داشتیم، در ابتدا مردم می‌پذیرند ولی این امر برای همیشه مکتوم نمی‌ماند، افرادی پیدا می‌شوند اهل فکر و مطالعه و می‌آیند دزدی‌گیری می‌کنند: فلان حرفی که شما به نام اسلام می‌زنید مال اسلام نیست؛ این اسلام است، این قرآن است، این سنت پیغمبر است، این فقه اسلام است، این اصول معتبر اسلامی

است، این هم حرفی که شما می‌زنید؛ این را شما از مارکسیسم گرفته‌اید، يك روکش اسلامی هم رویش کشیده‌اید. بعد همینهایی که رو به اسلام آورده‌اند با شدت بیشتری از اسلام گریزان خواهند بود. این است که این مکتبهای التقاطی به عقیده من ضررشان برای اسلام از مکتبهایی که صریحا ضد اسلامی هستند اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۹۶)

اعلام خطر

ما با گرایش به مکتبهای بیگانه استقلال مکتبی خودمان را از دست می‌دهیم، می‌خواهد آن مکتب بیگانه مکتب کمونیسم باشد یا مکتب کاپیتالیسم. با يك مکتب التقاطی، دو کلمه از این گرفتن، دو کلمه از آن گرفتن و سه کلمه از اسلام گرفتن، يك شلم شوربا و يك معجون شله قلمکار درست کردن، ما به استقلال مکتبی نمی‌رسیم و اگر چنین کنیم محکوم به فنا هستیم. این يك اعلام خطر بزرگی است که من می‌کنم. ما اگر مکتب مستقل نمی‌داشتیم می‌گفتیم چاره‌ای نداریم، یا به این گروه ملحق شویم یا به آن گروه و یا معجون درست می‌کنیم. ولی ما مکتب مستقل داریم. این خودباختگی را باید از دست بدهیم.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۵ و ۱۶۶)

استعمار هستند. خدمت اینها به استعمار از خدمت عامل استعمار سیاسی و عامل استعمار اقتصادی بیشتر هست و کمتر نیست. خیانت اینها به ملت بیشتر هست و کمتر نیست.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۷۰)

هویت ملی این مردم، اسلام است

هویت يك ملت آن فرهنگي است که در جانش ریشه دوانیده است. هویت ملی این مردم اسلام است. بریدگان از اسلام اگرچه در داخل این ملت و تحت حمایت این ملتند اما در حقیقت از این ملت بریده‌اند، زیرا از فرهنگ این ملت و از جان این ملت و از روح این ملت خود را جدا کرده‌اند.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۲۴۶ و ۲۴۷)

ریشه تمایل به غربگرایی

در قرون اخیر با کمال تأسف در میان جوانان و به اصطلاح طبقه روشنفکر مسلمان، تمایلاتی در جهت غرب گرایی و نفی اصالت‌های شرقی

استقلال مکتبی

ما اگر مکتب مستقل خودمان را ارائه نکنیم انقلاب ما به نتیجه و ثمر نمی‌رسد، جذب مکتب‌های دیگر می‌شویم. ولو این که رژیم را عوض کردیم، استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی به دست آوردیم اما اگر به استقلال فرهنگی، بالخصوص به استقلال مکتبی نرسیم باخته‌ایم. ما باید کار کنیم، باید نشان بدهیم جهان‌بینی اسلامی نه با جهان‌بینی غربی می‌خواند نه با جهان‌بینی شرقی. این چه بیماری است که عده‌ای می‌خواهند حتی جهان‌بینی اسلامی را به یکی از جهان‌بینی‌های غربی یا شرقی تطبیق بدهند. به آیات قرآن که می‌رسند آنها را به گونه‌ای تأویل و توجیه می‌کنند که با یکی از مکتب‌هایی که در غرب یا شرق وجود دارد بخوانند.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۶۷)

خیانت می‌کنند. بدانند یا ندانند

کسانی که مکتب اسلام را به مکتب‌های دیگر تطبیق می‌دهند، استقلال را از مکتب اسلام و در واقع از اسلام مکتبی و اسلام ایدئولوژیک می‌گیرند و عناصر مکتب‌های دیگر را وارد می‌کنند چه بدانند چه ندانند در خدمت

جمود و جهالت، دو بیماری خطرناک

دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول توقف و سکون و بازماندن از پیشروی و توسعه است، و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است. جامد از هرچه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد، و جاهل هر پدیده نوظهوری را به نام مقتضیات زمان، به نام تجدد و ترقی موجه می‌شمارد. جامد هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند و جاهل همه را یکجا به حساب تمدن و توسعه علم و دانش می‌گذارد.

جامد میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست می‌خکوب نماید. از نظر او عمّ جزء خواندن، با قلم نی نوشتن، از قلمدان مقوایی استفاده کردن، در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بی‌سواد زیستن را به عنوان شعائر دینی باید حفظ کرد. جاهل برعکس، چشم دوخته بیند در دنیای مغرب چه مد تازه و چه عادت نوی پیدا شده است که فوراً تقلید کند و نام تجدد و چیر زمان روی آن بگذارد.

جامد و جاهل متفقاً فرض می‌کنند که هر وضعی که در قدیم بوده است جزء مسائل و شعائر دینی است، با این تفاوت که جامد نتیجه می‌گیرد این شعائر را باید نگهداری کرد و جاهل نتیجه می‌گیرد اساساً دین ملازم

و اسلامی و تسلیم و تقلید درست از «ایسم» های غربی پدید آمده است و بدبختانه این گرایش در حال گسترش است، ولی خوشبختانه احساس می‌شود که طلیعه یک بیداری و آگاهی در برابر این گونه تمایلات کورکورانه و خواب آلود آشکار می‌شود.

ریشه این گمراهی خواب آلود، تصوّر غلطی است که این گروه، به اصطلاح از جنبه «دگماتیک» مقررات اسلامی در اذهان خویش دارند. عدم تحرک اجتهاد در طیّ قرون به این تصوّرات غلط کمک کرده است. وظیفه مسؤولان و هادیان قوم است که هر چه زودتر به شکل منطقی در برابر این قبیل گرایشهای ناصواب بایستند.

علل و عوامل این جریان بر کسی پوشیده نیست. چیزی که نباید کتمان کرد این است که جمود و رکود فکری که در قرون اخیر بر جهان اسلام حکمفرما شد و مخصوصاً باز ایستادن فقه اسلامی از تحرک، و پیدایش روح تمایل و نگرش به گذشته، و پرهیز از مواجهه با روح زمان یکی از علل این شکست به شمار می‌رود. امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگر نیازمند به یک نهضت قانونگذاری است که با یک دید نو و وسیع و همه جانبه از عمق تعلیمات اسلامی ریشه بگیرد و این ریسمان استعمار فکری غربی از دست و پای مسلمانان باز شود.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۷۱)

است با کهنه پرستی و علاقه به سکون و ثبات.

حفظ شعارهای اسلامی

(نظام حقوق زن ، ص ۹۶ و ۹۷)

اسلام، هم با جمود مخالف است و هم با جهالت

خطری که متوجه اسلام است، هم از ناحیه این دسته است و هم از ناحیه آن دسته. جمودها و خشک مغزی‌ها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی- و حال آنکه ربطی به دین مقدس اسلام ندارد- بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند. و از طرف دیگر، تقلیدها و مدیرستی‌ها و غرب زدگی‌ها و اعتقاد به اینکه سعادت مردم مشرق زمین در این است که جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی بشوند، تمام عادات و آداب و سنن آنها را بپذیرند، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند، بهانه‌ای به دست جامدها داده که به هر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان به شمار آورند.

در این میان آن که باید غرامت اشتباه هر دو دسته را بپردازد اسلام است. جمود جامدها به جاهلها میدان تاخت و تاز می‌دهد و جهالت جاهلها جامدها را در عقاید خشکشان متصلب تر می‌کند.

(نظام حقوق زن، ص ۹۸)

یکی از شعارهای ما که مربوط به یکی از اصول سیاسی اسلام یعنی اصل استقلال‌خواهی اسلام است [مبدأ تاریخ هجری است]. یکی از اصول اسلام این است که هیچ‌وقت نمی‌خواهد يك مسلمان جیره‌خوار يك غيرمسلمان باشد و یا جامعه اسلامی دستش به طرف يك جامعه دیگر دراز باشد و به همین دلیل مقلد جامعه دیگر باشد. اسلام روی این مسئله حساسیتی دارد. ما يك مبدأ تاریخ داریم و آن مبدأ تاریخ هجری است. هر ملتی مبدأ تاریخی دارد. مبدأ تاریخ ما مسلمانها هجری است، از هجرت پیغمبر اکرم است. استعمار خیلی کوشش کرد که مبدأ تاریخ هجری را از ما بگیرد و به جایش مبدأ تاریخ دیگری که همان مبدأ تاریخ میلادی است بگذارد. بگذاریم از اینکه اصلاً مبدأ تاریخ میلادی يك مبدأ مجعول و جزء مجعولات است. اینکه مثلاً می‌گویند الآن سال ۱۹۷۲ از میلاد مسیح است اساساً دروغ است، یکی از دروغهایی است که بعدها جعل کردند. محققین معتقدند که عیسای مسیح یا دویست سیصد سال قبل از این تاریخ میلادی است یا دویست سیصد سال بعد از آن. يك امر مجعولی است. ولی فعلاً فرنگیها این را پذیرفته‌اند. تازه حداکثر دلالت می‌کند بر تولد يك پیغمبر.

ولی تاریخ هجری يك تاریخ صد درصد دقیق است. در میان تاریخهای بیش از هزارسال پیش، شما هیچ تاریخی را نمی‌توانید پیدا کنید که به اندازه تاریخ هجری دقیق باشد که حتی روزش هم مشخص باشد.

مسلمین در زمان خلیفه دوم به فکر افتادند و يك شورا تشکیل دادند که برای خودشان يك تاریخ مستقلی ابتکار کنند چون می‌دانستند اسلام از

دنباله‌روی بدش می‌آید. هرکسی نظری داد. بعضی گفتند ما وفات پیغمبر اکرم را مبدأ تاریخ قرار بدهیم. دیگران رد کردند، گفتند وفات پیغمبر اکرم یک حادثه تأثرآور و تأسف‌آوری است، چرا مبدأ تاریخ ما حادثه تأسف‌آور باشد؟ بعضی گفتند مبدأ تاریخ را بعثت قرار بدهیم. این هم رد شد به این دلیل که گفتند درست است که بعثت ظهور اسلام است، اما خود ما همه آن وقت کافر بودیم و این از برای خود ما یک خاطره خوشی ندارد. ولادت پیغمبر چطور؟ گفتند زمان ولادت پیغمبر که هنوز اسلامی نبوده است. در این میان یک پیشنهاد بود که مورد قبول واقع شد و آن پیشنهاد را شخص علی علیه السلام داد، فرمود مبدأ تاریخ ما باید هجرت باشد. به نظر می‌رسید که هجرت مسئله مهمی نیست. یک مسافرت از مکه به مدینه آمدن که مهم نیست. ولی گفتند مهم است چون در هجرت بود که ما مستقل شدیم. تا در مکه بودیم تحت نفوذ کفار قریش بودیم، در تقیه و در خفا زندگی می‌کردیم، یک واحد مستقل نبودیم، از خودمان حکومت نداشتیم، استقلال نداشتیم، آزاد نبودیم و آزادی از خودمان نداشتیم؛ ولی در هجرت، تاریخ ما ورق خورد، آمدیم مدینه، مستقل شدیم، حکومت مستقل تشکیل دادیم، آزادی داشتیم، عبادت خودمان را علنی می‌کردیم؛ بنابراین هجرت که آغاز استقلال ماست باید آغاز تاریخ ما باشد برای اینکه وقتی که تاریخ مستقل می‌خواهیم انتخاب کنیم باید مبدأ تاریخ ما مبدأ استقلال ما باشد.

ما این تاریخ را باید حفظ کنیم. هرچند وقت یک بار در روزنامه می‌نویسند این اسباب زحمت است که ما جمعه را تعطیل کنیم. مردم دنیا همه یکشنبه تعطیل می‌کنند، ما هم روز یکشنبه تعطیل کنیم. اگر بناست یک روز تعطیل بشود چرا روز جمعه نباشد؟ چرا اصلاً ما

پیروی بکنیم؟ و اگر بناست روز دیگری را تعطیل کنیم، اگر مثلاً روز سه شنبه را تعطیل کنیم باز از یکشنبه بهتر است چون یکشنبه یعنی دنباله‌روی کردن. یا می‌نویسند مبدأ تاریخ ما خوب نیست، ما هم تاریخ میلادی را مبدأ قرار بدهیم، همین کاری که در بسیاری از کشورهای اسلامی متأسفانه کردند. این اثر استعمار هنوز در کشورهای عربی وجود دارد و این از افتخارات ما ایرانیان است که ما تسلیم این قضیه نشدیم الحمدلله، و بعد از این هم هرگز نخواهیم شد و آن اینکه ما تاریخمان تاریخ هجری است، ما هرگز تاریخ هجری خودمان را نمی‌دهیم. اینها برخی شعارهایی است که ما وظیفه داریم زنده نگه‌داریم.

(پانزده گفتار، ص ۱۹۵)

مثالی از خودباختگی

بسا هست خود آن ملت انواع آشامیدنی‌های خوب دارد که غرب ندارد و باید از آنجا بگیرد، ولی آشامیدنی‌هایی نظیر پپسی کولا و کوکاکولا را- که خودشان می‌گویند برای بدن مضر است و از هر پزشکی اگر بپرسید تجویز نمی‌کند و مخصوصاً اعتیاد به اینها را مضر می‌داند- بر آشامیدنی‌های خود ترجیح می‌دهد. هر نوع شربتی از شربتهای ایرانی (شریت ریواس، سکنجبین، به‌لیمو) به دلیل این که ایرانی است خوب نیست ولی هر شربتی که از آنجا بیاید حتماً خوب است! هر نوع اغذیه‌ای- که گاهی

می‌کند و می‌خواهد بگوید من هندی هستم، هندی باید هندی بماند نه اینکه در هاضمه اروپایی هضم شود. اما ما اگر دیدیم فرنگی زَنَّا ر بست، دو تا به جای یکی می‌بندیم. به عبارت دیگر آمادگی کاملی برای استعمار فکری داریم. استعمار فکری بالاتر است زیرا [در این نوع استعمار، شخص] مثل دشمن فکر می‌کند، و حس نمی‌کند که استعمار زده است. ما بالاتر از استعمار فکری را داریم، استسباع فکری داریم، یعنی مثل يك حيوان مستسبح به طرف آن که ما را می‌درد می‌دویم.

(حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۱۶)

برهنگی بیماری عصر ماست

بدون شك پدیده «برهنگی» بیماری عصر ماست. دیر یا زود این پدیده به عنوان يك «بیماری» شناخته خواهد شد. فرضاً ما کورکورانه از غرب تقلید کنیم، خود پیشتازان غربی ماهیت این پدیده را اعلام خواهند کرد. ولی ما اگر به انتظار اعلام آنها بنشینیم می‌ترسم خیلی دیر شده باشد.

(مسأله حجاب، ص ۱۲)

آنها در آرزوی اغذیه ایرانی هستند- چون ایرانی است بد است، چون از آنجا آمده خوب است.

گاهی در روزنامه‌ها می‌خوانیم که در بسیاری از مهمانخانه‌های خیلی مدرن که متجددهای درجه اول- که پول زیاد در جیب دارند و وقتی سر يك ميز می‌نشینند و بلند می‌شوند کمتر از پانصد تومان برای يك غذا نمی‌دهند- به آنجا می‌روند غذاهای فرنگی عرضه می‌شود. ولی وقتی که دقت می‌کنید که این غذا را از چه درست کرده‌اند؟ می‌بینید از خرچنگ، از قورباغه، ولی غذای فرنگی است.

در روزنامه خواندم که زنی با شوهرش به یکی از مهمانخانه‌های خیابان جردن رفته بود. از همان غذاهای فرنگی چنین و چنان و با اسمهای خاص فرنگی آوردند و خورد. بعد پرسید که این را از چه درست می‌کنند؟ تا گفتند از خرچنگ یا قورباغه، فوراً بالا آورد.

(آینده انقلاب اسلامی، ص ۱۳۷ و ۱۳۸)

عیب ما ایرانیها

ما ایرانیها این عیب را داریم که بیش از هر ملت دیگر تسلیم شعارهای پوچ بیگانگان می‌شویم. در عین اینکه نسبت به حقایق تعصب نداریم، نسبت به شعارهای پوچ بیگانه هم زود تسلیم می‌شویم. هندیها دانشمند درجه اولشان همان لباس و زئی هندی را حفظ می‌کند (تاریخ علوم پی یرروسو). «نهره» سیاستمدار لباس هندی را حفظ

مدنی ایران و روابط خانوادگی و تطبیق آن با قوانین اروپایی یکی از آنهاست- پرهیز نماییم.

(نظام حقوق زن، ص ۳۱ و ۳۲)

غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مسئله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن «خود» را فراموش کرده است، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را. مسئله مهم این است که «خود» را تحقیر کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است. هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی بیند و نمی داند، خلقت را عبث می انگارد، خود را انکار می کند، روح خود را از دست داده است. بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر در باره انسان سبب شده که هرچه تمدن توسعه پیدا می کند و عظیم تر می گردد، متمدن به سوی حقارت می گراید. این طرز تفکر در باره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هر چیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان....

نباید همان راهی را برویم که غربی ها رفته اند

قبول دارم که زندگی صنعتی خواه ناخواه بر روی روابط خانوادگی اثر گذاشته و می گذارد ولی عامل عمده ازهم گسیختگی نظم خانوادگی در اروپا دو چیز دیگر است:

یکی رسوم و عادات و قوانین ظالمانه و جاهلانه ای که قبل از این قرن در میان آنها در باره زن جاری و حاکم بوده است، تا آنجا که زن برای اولین بار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا دارای حق مالکیت شد. دیگر اینکه کسانی که به فکر اصلاح اوضاع و احوال زنان افتادند از همان راهی رفتند که بعضی از مدعیان روشنفکری امروز ما می روند و مواد پیشنهادی چهل گانه یکی از مظاهر آن است؛ خواستند ابروی زن بیچاره را اصلاح کنند، چشمش را کور کردند.

بیش از آن که زندگی صنعتی مسؤول این آشفتگی و بی نظمی باشد، آن قوانین قدیم متقدمان اروپا و اصلاحات جدید متجددانشان مسؤول است. لهذا برای ما مردم مسلمان مشرق زمین هیچ ضرورت اجتناب ناپذیری نیست که از هر راهی که آنها رفته اند برویم و در هر منجلاهی که آنها فرو رفته اند فرو رویم. ما باید به زندگی غربی، هوشیارانه بنگریم. ضمن استفاده و اقتباس علوم و صنایع و تکنیک و پاره ای مقررات اجتماعی قابل تحسین و تقلید آنها باید از اخذ و تقلید رسوم و عادات و قوانینی که برای خود آنها هزاران بدبختی به وجود آورده است- که تغییر قوانین

اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است. فلسفه‌ای که غرب عملاً در زندگی طی می‌کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی‌گذارد.

(نظام حقوق زن ، ص ۱۳۴ تا ۱۳۹)

نظامات خود، از علم بالاتر است. ملت عالم ممکن است در ملت دیگر هضم شود، ولی ملتی که احساس شخصیت و استقلال می‌کند قابل هضم شدن نیست.

(حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۱۶)

از جنس حماسه

استقلال فکری یعنی اینکه انسان از خود اصول و مبادی و فلسفه‌ای در زندگی داشته باشد و به آن ایمان و اعتماد داشته باشد و در روحش نسبت به او نوعی حماسه موجود باشد. آن را می‌گویند غرور ملی، غرور اجتماعی و غیره.

... پذیرفتن شعارهای بیگانه دلیل بر عدم استقلال روحی و عدم حماسه است.

به قول اقبال باید گل کوزه ما به دست خودمان تهیه شود نه به دست دیگران...

راست گفته آن که گفته است:

کهن جامه خویش پیراستن
به از جامه عاریت خواستن

(حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۳)

استقلال و اقتباس

استقلال فکری و حماسه داشتن، با اقتباس خوبیهای علمی، فنی، هنری و غیره از دیگران منافات ندارد. چیزی که هست باید در هاضمه خود هضم برد نه اینکه در هاضمه آنها هضم شد.

(حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۱۶)

علم کافی نیست

ارزش استقلال فکری و اعتماد به فلسفه زندگی خود و احترام به سنن و